

آئین طلب باران در غرب ایران (باختران، کردستان و توپسرکان)

فریدون معمار

صاحب‌دلی همت کرده و از دیار باختران، نفس در نفس مسا انداخته و هم‌آراء شده و پیشقدم سنت شایسته‌ای گشته است یعنی کلام نهفته در سینه را در مورد «طلب باران» به‌روی کاغذ آورده و با گشاده دستی از راقم این سطور خواسته است تا نظری بر سطر سطر مقاله داشته باشم تا به پایمردی مسئولان «چیستا»، به چاپ برسد، گرمی نامه‌ای که سخت در نزد فرهنگ‌دوستان دیار ما جای خوش کرده است و بشارتی بر چشم‌انتظاران مطالعه فرهنگ دیرپای سرزمین اهورائی ایران همراه آورده است.

راقم این‌سطور به لطف سردبیر فاضل مجله چیستا، رخصت دارد بر نوشته‌هایی از این‌سیاق - از بابت علاقه‌مندی و شیفتگی - مروری داشته باشد.

چشم‌انتظار می‌نشینیم و چشم به‌راه دریافت مقالات دیگری از اهل‌قلم در زمینه «فرهنگ مردم و ادبیات شفاهی» در ارتباط با فرهنگ ایران‌باستان می‌مانیم. مقالات به‌نام محرران آن‌ها چاپ خواهد شد. با حواشی‌سخت‌صری ازن.

امیدواریم نظر دوست عزیز ما آقای فریدون معمار - که از خلال نوشته‌هایش آشنائی و همدلی به‌هم رساندیم - و سایر همکاران ارجمند بر آورده شود. چیستا در این راه پیشقدم می‌گردد و من از عمق‌جان در خدمت خواهم بود. با تشکر از آقای فریدون معمار - مروری به مقاله ایشان داشتم. مطالبی به خاطر آمد که شاید در تکمیل کلام مفید باشد. جملگی غرایضم به‌صورت پاورقی مطرح گردید.

جابر عناصری

اگر بپذیریم که تحکیم مبانی فرهنگ ملی، یکی از عوامل حفظ وحدت قومی می‌تواند باشد؛ گردآوری مواد فرهنگ مردم و در کنار هم قرار دادن و باز نمودن مشابهِت‌ها و یگانگی‌های آن در زمینه‌های مختلف وسیله‌ای مؤثر در راه رسیدن به این هدف تلقی

می‌گردد. به‌ویژه در سرزمینی چون ایران زمین که سابقه طولانی تاریخی و گوناگونی عوامل جغرافیائی، تنوعی در رویه گفتار، و کردارها به‌وجود آورده که در دید نخستین، شبهه وجود اختلاف در میانی فرهنگی را به‌ذهن متبادر می‌کند. مراسمی که در این مقاله به آن‌ها اشاره می‌رود از آن‌گونه است. امید که پژوهش‌های تطبیقی در این زمینه، این کوشش را به‌هدفی که ذکر آن گذشت برساند.

«گوروا» (= Gove-Rova = گاو ربائی)

«سر فیروزآباد» دهستانی است در حومه کنگاور در باختران که مردم کشاورز آن به گویش «کرمانجی» یکی از شاخه‌های زبان کردی سخن می‌گویند. در این دهستان دو آئین متفاوت به‌نیت طلب باران برگزار می‌شود که نخستین آن به نام (گوروا) = گاوربائی - گاو دزدی - بیش و کم در دیگر روستاهای این منطقه نیز با مراسم نسبتاً همانندی اجرا می‌گردد. در این آئین نمایشی، اصل، برگرفتن ضمان و تعهد از نیروهای ماوراء طبیعی قرار دارد. «گاو ربائی» به این ترتیب برگزار می‌شود که پس از بروز کم‌آبی و حصول اطمینان از عدم ریزش باران، به تمهید یکی از پیر زنان ده، گروهی از زنان و دختران روستائی گرد هم می‌آیند و براه می‌افتند ظاهرآ می‌خواهند گاوی را از یکی از دهات نزدیک ربوده و به ده خود بیاورند.

این بخش از مراسم، تمثیلی است از نهایت استیصال ناشی از کم‌آبی و قحط سالی که یعنی: بر اثر گرسنگی ناشی از نیامدن باران و بی‌زاد و توشگی، همسایگان مهربان دو روستای مجاور، که سال‌ها باهم در دوستی و صفا زیسته‌اند، ناگزیر از ربودن احشام یکدیگر می‌شوند.

در آغاز مراسم، معمولاً به‌وسیله خود زن‌ها - این خبر به ده مجاور می‌رسد تا از هر گونه سوء تفاهم احتمالی جلوگیری شده باشد. و تظاهرات مربوط به تمنای باران به اطلاع آن‌ها برسد. گاو مورد نظر غالباً از چراگاه‌ها و مراتع مشترک نزدیک به دو دهکده،

۱. در برخی از روستاهای آذربایجان، هنگام اجرای مراسم طلب باران - زنان گیسوان را افشان ساخته و با حالت پریشان یوغ «گاو» را برگردن می‌نهند و سینه‌زنان در روستا می‌گردند و بی‌بارانی و خشکسالی را به اهل روستا هشدار می‌دهند. یعنی که گاران خسته‌اند و از تشنگی لب خشکانده و در گوشه‌ای افتاده‌اند و زنان جور آن‌ها را کشیده و آماده خدمت گفته‌اند و به‌جای آن‌ها در کشتزارها شخم خواهند زد. یادمان باشد که «آناهیتا» - فرشته آب - گوشه چشمی پرستوران دارد. تعداد آن‌ها را افزون و شیرشان را پربرکت می‌سازد.

به وسیله گروه زن‌های بازیگر این آئین نمایشی که به چوبدستی و چماق مجهز شده‌اند و اغلب زنی تنومندتر سرکردگی آن‌ها را عهده‌دار است، ربوده می‌شود.

در این قسمت از مراسم، چوپان که در گویش محلی «گنوان» (= Gove van گاو بان) خوانده می‌شود، و خود نیز اینک نقشی در این آئین نمایشی به عهده گرفته است، با تظاهر به یاری طلبی و کمک‌خواهی به سوی دهکده خود می‌رود و چون معمولاً در آن ساعات از روز، مردان قریه در مزارع دور و نزدیک به کار اشتغال دارند و جز زن‌ها و کودکان، کسی در روستا نیست، گروهی از زنان ده را به یاری می‌خواند و آن‌ها نیز مجهز به چوبدستی و چماق، از آن سوی به راه می‌افتند که گاو ربوده شده را بازپس بگیرند. دو گروه هر کجا که به هم برسند، دعوائی ساختگی بین زنان در می‌گیرد. با این تمثیل که: چنان از خشک‌سالی و قحطی به تنگ آمده‌ایم که بر سر یک گاو خون یکدیگر را می‌ریزیم.^۲

همچنانکه پیشتر گذشت، چون همه این مراسم با تمهیدات و مقدمات قبلی همراه است، یکی از میان تماشاگران به میانجی‌گری برمی‌خیزد و ضامن ترك دعوا و بازپس دادن گاو می‌شود - با این قول و تعهد که نیروهای ماوراء طبیعی متوجه شده و به رحم آمده‌اند و به زودی باران خواهد بارید.

نکته قابل تأمل در این آئین نمایشی اینست که تمام اجراء کنندگان آن را زن‌ها و دختران جوان^۳ تشکیل می‌دهند و این مطلب با توجه به وجود معبد (آناهیتا) در کنگاور، شاید قابل تأمل باشد.

در آئین «گوروا» در برخی از روستاهای کنگاور، گاو مورد نظر باید یک گاو سیاه باشد، ولی اغلب این محدودیت وجود ندارد.

در «مراد حاصل» یکی از روستاهای حومه کرمانشاه، این مراسم با این تفاوت جزئی برگزار می‌شود که مردی در لباس زنانه برای دزدیدن گاو می‌رود.

در همین دهستان «سرفیروز آباد» در گذشته نه‌بسیار دوری که خاطره آن را سالمندان ده به یاد دارند مراسم دیگری در طلب باران برگزار می‌شده است به نام «گو کشی» (= گاو کشی).

در این مراسم که بی‌شباهت به یک نذر و نیاز گروهی نبوده، گاوی را به نیت رفع

۲. فراموش نکنیم که قتل و خونریزی در فرهنگ بهدیشان سخت مذموم است. حتی قربانی کردن در راه اهورامزدا را نیز مکروه می‌دانند. متأسفانه در طی تاریخ حواشی و شاخ و برگ‌های زائدی به فرهنگ غنی ایران باستان افزوده شده است.

۳. آناهیتا - فرشته آب - موکل بر زنان بوده و به لطف تمام در آن‌ها می‌نگریسته است.

بلای خشکسالی قربانی می‌کردند. گاو موردنظر را با «نیاز» یا پولی که از همه مردم یک روستا جمع می‌شد، خریداری می‌کردند و سپس آن را به دور دهکده می‌گرداندند و کودکان شعرهایی در طلب باران می‌خواندند و آن گاه گاو را در میدانگاه ده سر می‌بریدند و باور داشتند که اگر نذر مقبول افتد، باران خواهد بارید.

«بووکه وارانه» (= Boveke Varane = عروس باران)^۴

«بووکه وارانه» یکی از سنت‌های طلب باران است که کم و بیش در تمامی منطقه کردستان و هر کجا به شیوه‌ای و با تفاوت‌هایی در جزئیات مراسم، در ایام خشکسالی به نیت ریزش باران برگزار می‌شود.

برای اجرای این آئین نمایشی، معمولاً زنان و دختران (دختران ۸ تا ۱۵ ساله) به توصیه بزرگترها و یا به ابتکار خود در یکی از خانه‌های ده جمع می‌شوند و با استفاده از یک پاروی چوبی بلند و مقداری لباس و وسائل زینتی کم‌بها، مترسکی می‌سازند و آن را در هیأت یک عروس زیبا آرایش می‌کنند و «بووکه وارانه» یعنی عروس باران می‌نامند.

وقتی «بووکه وارانه» آماده شد، یکی از دختران که از دیگران زیباتر و نیرومندتر است و در این مراسم «باره لگر» (= Bar-Halger = حامل بار) می‌شود، آن را بر می‌دارد و دیگران به دنبال او به راه می‌افتند و عروس باران را در کوچه‌های ده می‌گردانند و خانه به‌خانه می‌برند و هر جا که رسیدند، این شعر را به آواز می‌خوانند:

بوو که وارانه نادی دهوی

ناوی نیوده غلانی دهوی

هیلکه می بارو کانی دهوی

ده روزی که وره کچانی دهوی

۴. بیشتر از این در دو اثر از نویسندگان غرب ایران، بزرگداشت «عروس باران» را مطالعه کرده بودم:

- تاریخ تصوف در کردستان و جغرافیای تاریخی بانه. تألیف محمد رئوف توکلی، (چاپ آبان‌ماه ۱۳۵۴) صص ۱۲۷-۱۲۸.

- فرهنگ مردم سقز. نوشته عمر فاروقی، (از انتشارات فرهنگ و هنر [سابق] شهرستان سقز، آبان‌ماه ۱۳۵۶) صص ۳۰-۳۱.

۵. در تمام موارد پیشگریه به نمونه‌های مشابهی که در مقاله: «آیین طلب باران و حرمت آب در ایران» (نوشته جابر عناصری. مندرج در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، شماره یکم، سال هفتم، فروردین‌ماه ۱۳۴۸) قید شده است.

یعنی:

عروس باران آب می‌خواهد

آب در میان گندمزار می‌خواهد

تخم مرغ تازه و نطفه‌دار می‌خواهد^۶

سنجاق سینه دختران نوجوان را می‌خواهد.^۷

با شنیدن این آواز، اهل خانه‌های ده به استقبال همراهان «عروس باران» می‌آیند و چیزی از آن چه او خواسته است مانند سنجاق سینه و تخم مرغ به «باره لگر» می‌دهند و سپس به نیت ریزش باران کمی آب به سر و صورت «عروس باران» می‌پاشند. به این ترتیب دارودسته عروس باران پس از آن که به همه خانه‌های ده سرزدند، درجائی جمع می‌شوند و آن چه را از مردم ده گرفته‌اند بین خود تقسیم می‌کنند و آن گاه به زنان آبادی خبر می‌دهند که برای آئین «گابان هینان = Gaban-Heinan» آماده می‌شوند.

«گابان هینان» یعنی آوردن گله گاو - و این سنت که در واقع کامل کننده مراسم «عروس باران» است به این ترتیب برگزار می‌شود که زنان و دختران ده هر یک چوبی به دست می‌گیرند و کسه‌ای مسین را مانند (کلاه خود) بر سر می‌گذارند و به نزدیک‌ترین ده مجاور می‌روند و گله گاوی را می‌ربایند و بده خود می‌آورند.

چوپان گله که از پیش با این مراسم آشناست، به ده خود می‌رود و زنان و دختران جوان را از ماجرا آگاه می‌کند و آن‌ها نیز به نوبه خود هر یک چوبی بلند در دست و کلاه خودی از جام‌های مسین بر سر با فریاد و هیاهو به نیت بازپس گرفتن گله حرکت می‌کنند و ظاهراً جنگ و نزاعی درمی‌گیرند که باید به شکست دارودسته عروس باران بیانجامد. در این مراسم حتماً باید قطره خونی بر زمین ریخته شود، چون این باور وجود دارد که برای شستن آن چند قطره خون حتماً باران خواهد بارید.^۸

کمچلی زمه (= Kamčaly-Zame)

در توپسرکان، شهری از استان همدان که در فاصله‌ای نزدیک به کنگاور قرار

۶ و ۷. یادمان هست که «آناهیتا» - فرشته آب - نطفه‌ها را افزون می‌ساخت و فرزندان نیکو به زنان وعده می‌داد. همچنین دختران، خویشتن را وقف معبد آناهیتا می‌کردند و هدایائی به آستان ناهید - عزیز درگاه اهورامزدا - اهداء می‌نمودند.

در پژوهش‌های باستان‌شناسی و هنگام گمانه‌زنی و حفاری، سنجاق‌هایی به صورت گل سینه و بانفش‌هایی منسوب به ناهید ویا زنی در حال زایش، به دست آمده است. مجموعه‌ای از این گل سینه‌ها در موزه ایران باستان محفوظ است.

۸. این رسم نیز کاملاً با فرهنگ بهدینان مغایر است.

دارد، سنت طلب باران به صورتی است که مشابه آن را در غالب نقاط ایران می‌توان سراغ گرفت.

در این شهر و روستاهای مجاور آن، به‌هنگام بروز خشکسالی، کودکان عروسکی - مانند عروس باران که ذکر آن گذشت - از چوب و پارچه‌های الوان می‌سازند و آن‌را «کمچلی زمه» یا «زمه» می‌نامند.

این عروسک را دخترکان و کودکان به‌دست می‌گیرند و هر يك كاسه‌ای و یا کیسه‌ای نیز به‌همراه می‌برند و در کوچه‌ها به‌راه می‌افتند و در مقابل در يك يك خانه‌ها می‌ایستند و به آواز این ترانه را می‌خوانند:

کمچلی زمه‌شی = (چی) میخاد
از خدا یه باران میخاد
گندم کاشتیم دیرانه
انتظار یه بارانه

با شنیده شدن سروصدای کودکان، در خانه‌ها باز می‌شوند و صاحب‌خانه مقداری رشته، عدس، لوبیا، نخود، سبزی و یا کشک که مواد موردنیاز پختن آش رشته است در کاسه‌ها و کیسه‌های گروه باران‌طلبان می‌ریزد.

قسمت دوم این آئین نمایشی، پختن آش رشته است که به‌هنگام پختن آن، همان دختران و کودکان بازیگر مقداری از آبی را که رشته با آن شسته می‌شود، به‌نیت ریزش باران، از پشت بامی در ناودانی که رو به‌قبله واقع شده باشد می‌ریزند و به‌صدای ریزش آب شادی می‌کنند و مقدار دیگری از همان آب را بر سروروی «زمه» یعنی آن عروسک پارچه‌ای می‌پاشند و «زمه» را همان‌جا کنار ناودان روی بام نصب می‌کنند که تا آمدن باران و مستجاب شدن نذر - در همان محل می‌ماند.

باورهای در سبب خشکسالی

مردم توپسرکان و روستاهای مجاور آن معتقدند که اگر سالی باران نبارد، بی‌گمان یک نفر ندانسته همراه با نعش تنی از خویشان و آشنایانش که در آن سال در گذشته، آیاتی از قرآن را چال کرده = به خاک سپرده است. و یا کسی انگشتی پنج تن در گور نهاده است، چون ظاهراً در گذشته این رسم نیز در این منطقه وجود داشته است که همراه بامرده انگشتی که بر نگین آن نام پنج تن حکاکی می‌شده، در گور می‌نهادند.

... و گوشه‌هایی از مراسم مربوط به قطع باران:

منطقه باختری ایران به‌طور کلی ناحیه کم بارانی نیست، به‌همین جهت با همه اهمیت

که آب برای زندگی کشاورزی و گله‌داری مردم این نقطه از ایران داراست، و با تمامی حرمتی که برای آب و باران در باورهای مردمی وجود دارد، مراسم طلب باران، از تنوع و رواجی که در فرهنگ مردم نقاط خشک‌تر فلات ایران می‌بینیم، برخوردار نیست و تقریباً به‌همان مواردی که اشاره رفت محدود می‌شود. و در مقابل سنت‌هایی هم برای قطع باران‌های سیل‌آسا و ویرانگر دیده می‌شود، که در پایان این نوشتار اشاره‌ای گذرا به‌پاره‌ای از آن‌ها بی‌مناسبت نخواهد بود.

در «قصر شیرین» از شهرهای مرزی باختران، به‌هنگام نزول باران‌های سیل‌آسا و احتمال بروز خطر ویرانی، طلسم «چهل‌نون» می‌نویسند. به‌این ترتیب که چهل بارحرف (ن) را با مرکب یا جوهر روی کاغذی می‌نویسند و زیر باران می‌گیرند تا شسته شود و باور دارند که به‌این وسیله باران بند خواهد آمد.

در کرمان‌شان نیز این اعتقاد در گذشته وجود داشت که اگر به‌طور مداوم و بی‌وقفه، یک نفر نام «چهل کچل» را به‌زبان بیاورد، باران قطع خواهد شد. و ناگفته پیداست که اجرای این سنت در نهایت به یک بازی مفرح در شب‌های بلند و بارانی این شهر می‌انجامیده است.



۹. بنگریم که چه‌سان اشتغال ذهنی برای خود فراهم می‌کنند - تا چهل نون را بشمارند و بنویسند و بگذارند در زیر ریزش باران پاک شود وقتی صرف می‌گردد و شاید شرایط جوی تغییر یابد و باران قطع شود. این قطع ریزش باران را به‌حساب طلسم‌باران می‌گذارند و خاصیت معجزه‌آسای آن.

شاید این عمل نمایش برهنگی زمین از علف و رستنی‌ها باشد یعنی زمین بی‌بر و گل و سوخته، که در قلمرو اساطیر ایران باستان نیز هنگام مصاف «تشتیر» - ایزد باران - با «اپوش» - دیو خشکی - سیمای اپوش به‌صورت اسبی کل و دم‌پریده و سیاه مجسم‌گشته است.

هنوز هم عشایر سنگسری، گوسفندان بی‌شاخ را دغ (کچل) می‌نامند و نیز گوشه‌هایی از کشتزار و مرتع را که کاملاً فاقد رستنی است، دغ می‌گویند.